

چرا از روابط خشونت‌آمیز جدا نمی‌شویم؟

Photo: HalfPoint/Bigstockphoto.com

آیدا قنبر

الیه ۵۶ ساله است و در یکی از شهرستان‌های شرقی ایران زندگی می‌کند. دو فرزندش از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده، و دنبال زندگی خود رفته‌اند. اما او همچنان در رابطه‌ی زناشویی باقی مانده که جز «یک مشت خاطره قدیمی» و «کتک‌های جدید» برایش چیزی ندارد. مدتی به طلاق فکر می‌کرد اما در نهایت پس از بیماری و زمین‌گیر شدن همسرش، تصمیم گرفت باز هم ادامه دهد.

زمین‌گیر شدن همسر الیه باعث شد خشونت‌های فیزیکی از زندگی‌اش برود، ولی خشونت‌های رفتاری و کلامی جایگزین آن شد: «فکر می‌کردم حالا که مریض شده بیشتر قدر من را می‌داند. فکر می‌کردم زندگی در سال‌های پایانی خود روی دیگری به من نشان خواهد داد. اما همسرم بد اخلاق‌تر شد. دیگر کتک نمی‌زند ولی فحاشی و بی‌مهری‌اش شدیدتر شده است.»

حتی به فکرش هم نرسیده بود

الیه هیچ‌وقت به فکر مشاوره با وکیل نیفتاد. حتی وقتی با این پیشنهاد روبه‌رو می‌شود به گفته خودش می‌لرزد. پیش‌تر که فرزندانش کوچک بودند می‌ترسید که به خاطر قوانین حاکم بر ایران آن‌ها را از دست بدهد. اما حالا که بچه‌ها بزرگ شده‌اند، دلیل یا بهانه‌ای ندارد. فقط می‌ترسد. وقتی از او پرسیدم بزرگ‌ترین ترسش برای ترک این محیط پر از خشونت چیست، پاسخ داد: «تنهایی.»

البته دلایل دیگر الیه در لابه‌لای درد و دل‌هایش خودنمایی می‌کرد: بیکاری و نداشتن توانایی تامین معیشت یا امید به تغییر روزگار و برخورداری از «حمایت» همسرش که این روزها به ۰۷ سالگی نزدیک می‌شود.

اما چه می‌شود که زنان یا حتی مردان در روابطی باقی می‌مانند که خشونت خانگی محور روایت‌های آن‌ها از زندگی‌شان است؟

دکتر فواد صابران، روان‌پزشک ساکن پاریس که با قربانیان خشونت خانگی ایرانی و غیرایرانی بسیار برخورد داشته تحلیل می‌کند: که اگرچه ترس از تنهایی، بی‌پولی یا از دست دادن فرزندان می‌تواند از جمله عوامل تن دادن به زندگی پر از خشونت باشد اما «لهجه روانی همه افراد، لهجه خانواده‌شان و محیطی‌ست که در آن رشد کرده‌اند. بروز یا تحمل خشونت به محیط زندگی افراد هم برمی‌گردد. بسیاری زبانی غیر از آن نیاموخته و نمی‌شناسند.»

خشونت حتما خشونت‌گر نمی‌سازد

البته در تحقیقی که کمتر از ۰۱ سال پیش در فرانسه انجام شد، آمارگران می‌گفتند: تنها ۰۳ درصد افرادی که در کودکی مورد خشونت قرار گرفته‌اند، همان اقدامات را در بزرگسالی بر کودکان‌شان تکرار می‌کنند. در واقع ۰۷ درصد آن‌ها از چنگال چرخه خشونت رها شده‌اند. آمار می‌تواند آن را قطعی دانست. اما در صورت درست بودن نشان می‌دهد که امیدوی زیادی برای قطع شدن این چرخه خشونت وجود دارد. همین‌الگو را در بعد اجتماعی هم می‌توان دید.

نمونه‌ای که صابران برای این ادعا مطرح می‌کند، آلمان نازی است که پس از ۲۱ سال حکومت هیتلر، مردم در انتخاباتی آزاد رای به نگرشی دیگر دادند و به یاد آوردند هموطنان بتهوون و کانت و هگل هستند: «مقصودم آن است که وقتی محیط انسان‌ها تغییر می‌کند، خودشان هم تغییر خواهند کرد.»

هنوز هم دوستش دارم!

ولی در صحبت‌های الیه و زنان دیگری که همچنان زیر چتر خشونت خانگی ادامه زندگی می‌دهند، رگه‌هایی از عشق و وابستگی

نیز دیده می‌شود. جمله‌هایی مثل «هنوز هم دوستش دارم» یا «به او وابسته‌ام». که معلوم نیست چگونه خشونت می‌تواند عشق و وابستگی به دنبال داشته باشد؟

به توصیف صابران، ابراز خشونت به نوعی تحت سلطه درآوردن است که گاه در ناخودآگاه حس لذت یا وابستگی به دنبال دارد. انگار با خشونت توری بر طرف مقابل انداخته‌ایم و با ضربه‌های پی‌درپی این فشار را بیشتر می‌کنیم. این احساس لذت یا خوش آمدن از خشونت را

در اوایل شکل‌گیری در دوطرف یک رابطه می‌توان مشاهده کرد.

وقتی یکی از طرفین در خصوص نوع پوشش، ادامه روابط دوستانه با جمع‌های قبلی، میزان آرایش، طرز نشست و برخاست و نمونه‌های دیگر قوانینی نانوشته را مطرح می‌کند نوعی از قدرت را اعمال می‌کند. دخالت و ایجاد محدودیت در رفتار و کردار هر فردی اگرچه نوعی از خشونت است، اما گاه به علاقه شدید، «غیرت» به خاطر این علاقه و «عشق» تعبیر می‌شود و ادامه پیدا می‌کند.

در نمونه‌ای دیگر از این وابستگی، وقتی پای صحبت برخی از زندانیان شکنجه‌شده بنشینیم نوع دیگری از وابستگی را می‌یابیم: «وقتی تاریکی، شکنجه، تنهایی و بی‌پناهی در انفرادی دوره‌ات می‌کند، شاید حاضر باشی شکنجه‌گر هر از گاهی بیاید و شکنجه‌ات دهد اما بیاید.»

[درباره [خشونت خانگی و سندروم استکهلم](#) بیشتر بخوانید].

تنهایی، تاریکی و خشونت

برخی از زندگی‌هایی که خشونت‌ترین‌کننده در و دیوار آن است را، می‌توان به چنین رابطه‌هایی تشبیه کرد. تنهایی، تاریکی و خشونت.

صابران می‌گوید خشونت باعث می‌شود که احساسی در انسان ارضا شود. مثل افرادی که خودشان به بدن خود آسیب می‌زنند: «در بیمارستان‌های روانی با افراد بسیاری خصوصاً دخترهای جوان زیبا مواجه می‌شدم که بی‌اغراق از دست تا شانه‌های خود را با سیگار سوزانده بودند. آن‌ها دلیلی برای خود نداشتند، ما باید به نتیجه می‌رسیدیم که آیا می‌خواستند بدنش احساسی داشته باشد؟ آیا از خودش و زیبایی‌اش انتقام می‌گرفته؟ آیا دردی احساس نمی‌کرده؟ باید گشت و رابطه هر انسانی را با خشونت پیدا کرد. نمی‌توان برای همه یک نسخه پیچید.»

یک لحظه خاص و خارج شدن از چرخه خشونت

به گفته این روان‌پزشک انسان‌ها از کودکی مورد خشونت قرار می‌گیرند و به آن عادت می‌کنند: «هر پدر و مادری نوعی اجحاف‌ها در حق حتی بچه‌ی شیرخواره‌اش انجام می‌دهد که بچه به آن عادت می‌کند. مثلاً خسته است یا برای تنبیه، یک وعده غذا به فرزندش نمی‌دهد، سر او داد می‌کشد، او را می‌زند و نمونه‌های دیگر. مخصوصاً در شرق که تعداد بچه‌ها خصوصاً پیش‌تر بیش از یک یا دو فرزند بود. در این میان کودکی که محبتی خاص در شرایط خاص دریافت کرده، می‌تواند سرنوشت متفاوتی داشته باشد.»

این «شرایط خاص» در بزرگسالی نیز ممکن است سر راه زندگی افراد قرار گیرد. نمونه آن داستان یک بوکسر فرانسوی است که به خاطر یهودی بودن در کمپ نگهداری می‌شد. یک روز قرار بود به دستور مقامات وقت ۰۰۵ نفر از یهودیان درون کمپ تیرباران شوند. مامور تیرباران اما بوکسری بود که در زمان پیش از جنگ بوکسر فرانسوی را می‌شناخت. مواجه شدن دو بوکسر انگار همان لحظه خاص برای مامور تیر بود. بوکسور نازی ناگهان دریافت که افرادی را که اعدام می‌کند انسان هستند. دست از تیر کشید، بوکسر نجات پیدا کرد و خودش از چرخه تیر و خشونت خارج شد.

در واقع همان‌طور که صابران توضیح می‌دهد، یک اتفاق خاص در زندگی افرادی که درگیر خشونت هستند می‌تواند مسیر زندگی آینده آن‌ها را تغییر دهد.

خشونت چند بعد دارد

در خشونت بعد دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند باعث ماندگاری افراد شود. بعدی که شاید «بچه‌گانه» به نظر برسد اما در واقعیت، به انجام می‌رسد؛ حس انتقام. ناتوانی عامل خشونت و ماندگاری خشونت‌دیده می‌تواند در «ناخودآگاه» افراد رخنه کند و آن‌ها را به سمت تلافی یا «انتقام» پیش ببرد: «مثل خیلی از کودکانی که به علت خشونتی که دیده‌اند، در چرخه خشونت افتاده و دچار بزه‌های گوناگون می‌شوند.»

رابطه انسان با خشونت که گاه مرزهای شکنجه را در هم می‌شکند، رابطه‌ای منحصر به فرد است که به گفته صابران در افراد مختلف با قصه‌های گوناگون، متفاوت است و «تا وقتی انسان‌ها روی خودشان عمیق نشوند و خود را بهتر نشناسند، نمی‌توانند از ابراز یا تحمل آن دور شوند.»

زنان و چه بسا مردان بسیاری هستند که یا عامل یا معلول خشونت‌های خانگی هستند؛ با شریک، فرزند یا حتی پدر و مادر خود. شاید اگر داستان منحصر به فرد خود را با خشونت کشف کنیم، راحت‌تر بتوانیم از موانعی چون ترس از تنهایی و وابستگی‌های عاطفی رها شویم.

بیشتر بخوانید: [زنگ خطر خشونت خانگی](#)